ZENDEGI-SALAM
ضمیمه روزنامه خراسان
زندگی سلام
یک شنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۷ شماره ۱۲۱۰

حدیث روز

امام حسن عسکری(ع): آن که از مردم پروا نکند، از خدا نیز پروا نمی کند.

بحارالانوار

ذکر روز یک شنبه

صد مرتبه «یا ذاالجلال والاکرام»

در محضر بزرگان

شروط واجب شدن امر به معروف و نهی از منکر

آیت ا... سیستانی، سه شرط دیگر از وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در ادامه دو شرط «شناخت معروف و منکر» و «احتمال تاثیر در شخص خلافکار» که قبلا در این ستون ذکر شده است، این گونه بیان می فرمایند:

قصد ادامه کارهای ناشایسته و خلاف از شخص خلافکار. معذور نبودن شخص خلافکار در کارهای زشت و خلاف خود، با اعتقاد این که کار زشتی که انجام داده حرام نبوده بلکه مباح بوده و یا کار خوبی که ترک کرده، واجب نبوده است. و ضرر جانی یا آبرویی و یا مالی -به مقدار قابل توجه- شخص امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر را تهدید نکند و مشقت و دشواری غیر قابل تحمل وجود نداشته باشد....

سایت رسمی آیت ا... سیستانی

غلط ننویسیم

بِ چسبان!

طبق نظر برخی از صاحبنظران، یکی از مواردی که حرف اضافه «ب» متصل نوشته می شود، زمانی است که صفت ساخته شود. مانند: بشکوه، بخرد، بنام، بسزا، بهنگام، بجا، بهنجار و...

بریده کتاب

دنیا را بهتر کن

باید دنیا را کمی بهتر از آن چه تحویل گرفته ای تحویل دهی، خواه با فرزندی خوب، خواه با باغچه ای سرسبز، خواه با اندکی بهبود شرایط اجتماعی و این که بدانی حتی فقط یک نفر با بودن تو ساده تر نفس کشیده است یعنی تو موفق شده ای.

برگرفته از «عشق سال های وبا» اثر گابریل گارسیا مارکز

قرار مدار

اندکی صبر

باران

محمدرضا خوشنواز

تو که نیایی
چترم می افتد
و باران را
به اشکم
گره می زنی

دنیا به روایت تصویر

شین هوا| گردشگری در بیابان پوشیده از برف، چین

گتی ایمیج| ماهی گیری با تیوب روی رودخانه، اندونزی

تاس| نمای هوایی از پل رودخانه ینیسی، روسیه

تاپخند

- از روی صندلی اتوبوس که پا میشم تا بغلیم پیاده بشه، سعی می کنم حداقل یک جای بدنم با صندلی اتصال داشته باشه که ملت بدونن این جا صاحب داره!
- برخی مردم وقتی که پراید ۴۷ میلیون شد، ثبت نام کردن، فکر کردید آجیل کیلو دویست تومن نمی خرن؟!
- نصف عمرمون گذشت آخر نفهمیدیم تو حموم باید رو به دوش وایسادیا رو به در؟!

خاطرات پیک موتوری

پولی که از آسمان رسید

یک روز برای امور منزل ۲۰۰ هزار تومان پول لازم داشتم، دستم خالی بود و تازه آمده بودم سر کار. وقتی موتورسیکلت را استارت زدم از خدا خواستم که خودش کمکم کند و این پول جور شود. از قضا، آن روز بازار تعریفی نداشت و تا هنگام اذان ظهر مبلغ ناچیزی کار کرده بودم، بعد از نماز دوباره از خدا کمک خواستم و رفتم سر کار. حدود ساعت چهار بعد از ظهر به دلشوره افتادم که چطور پول را جور کنم. خواستم به یکی از همکارها رو بندازم و چند روزه قرض بگیرم که یک روحانی برایم دست تکان داد و ازم خواست به آدرسی برسانمش. توی راه ازم پرسید: «شما ۱۰ تومنی خرده داری؟» گفتم: «ان شاءا... که هست، اگر هم نبود صلوات می فرستین به جای کرایه.» از روحانی خواستم حرفی یا حدیثی که به دردم بخورد بگوید. با روی گشاده و خندان گفت: «صبر داشته باش که خدا صابران را دوست دارد» گفتم: «همین؟» گفت: «بله همین.»

وقتی به مقصد رسیدیم آقای روحانی دستی به شانه ام زد و گفت صبر داشته باش و خداحافظی کرد و رفت. برگشتم به ایستگاه موتورسیکلت ها. یکی از مشتری ها تماس گرفت و خواست دنبالش بروم. وقتی راه افتادیم، زد به شانه ام و گفت: «هر چی با خودم حساب کردم دیدم هر روز کلی پول کرایه میدم که در ماه مبلغ زیادی می شه، گفتم با هم بریم یک موتور گازی بخریم که نیازی به گواهی نامه هم نداره، نظرت چیه؟» گفتم: «خیلی عالیه» گفت: «دمت گرم، فکر می کردم الان شروع می کنی به ترسوندن من تا منصرفم کنی و همچنان ازم کرایه بگیری!» رفتیم و برای دوستم یک موتور گازی جمع و جور خریدیم. بنده خدا خیلی ذوق زده شده بود، کلاه ایمنی را سرش گذاشت و خداحافظی کرد و رفت. من هم برگشتم به ایستگاه و همچنان فکرم دنبال ۲۰۰ هزار تومان بود.

نزدیکی های غروب بود و می خواستم به خانه بروم. گوشی ام را درآوردم تا از کسی پول قرض کنم که دیدم یک موتور آبی کنارم ایستاد و مشتری سابقم خندان سلام کرد، یک پاکت سفید به طرفم دراز کرد و گفت: «این شیرینی موتوره. اون وقتی پولم کم بود، شرمنده!» بعد هم گاز داد و به سرعت ناپدید شد. من هاج و واج مانده بودم و حتی فرصت نکردم ازش تشکر کنم. پاکت را باز کردم و دیدم چهار برگ چک پول پنجاه هزار تومنی داخلش است. **ناصر علیرضایی**

پند نیکان

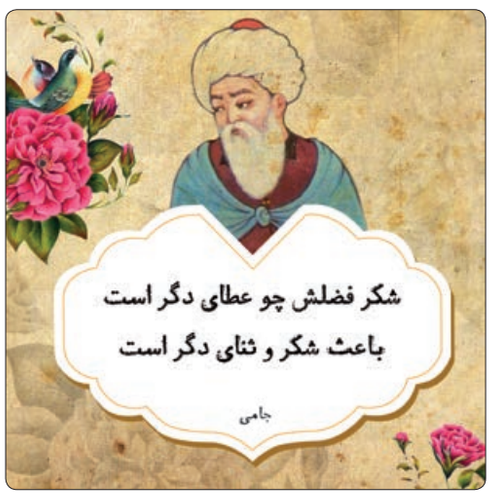

دور دنیا

راه رفتن با ۱۳ کیلوگرم طلا

آدیتی سنترال- تاجر ۳۶ ساله تایوانی به دلیل طلاهای زیادی که از خودش آویزان می کند، مشهور شده است. او برای این که خیالش از ۱۳ کیلوگرم طلایی که به خودش آویزان کرده است راحت باشد، همیشه با پنج بادیگارد در شهر تردد می کند. این مرد می گوید راه رفتن با ۱۳ کیلوگرم وسیله اضافی کار سختی است اما ارزشش را دارد چرا که همین طلاها باعث موفقیت و خوش شانسی او شده است!

جوراب های مخصوص شکموها

تاکسل- اگر شما هم از آن دسته افرادی هستید که عاشق فست فود به ویژه پیتزا هستند، احتمالا از جوراب هایی با طرح پیتزا خوشتان بیاید. Pizza SocksBox نام شرکتی است که فقط جوراب هایی با طرح پیتزا می فروشد. این شرکت هلندی با این ایده جدید حسابی درآمدزایی کرده و جوراب های پیتزایی اش ترند جدید این روزها شده است.

دیدنی ها

پسر جگواری

بی بی سی- پسری که در این عکس جنجالی دیده می شود، «تیاگو» نام دارد که در حال آب تنی در یک دریاچه در کنار دو جگوار است. یکی از این جگوارها طوری دست بر شانه او گذاشته که انگار خواسته جلوی دوربین ژست بگیرد! تیاگو سیلویرا در برزیل به دنیا آمده و در کنار جگوارها بزرگ شده و با آن ها همبازی بوده است. او می گوید: «بعضی از دوستانم می گویند این عکس ساختگی است، اما عده زیادی هم از آن خوش شان آمده است و دل شان می خواهد جگوارها را از نزدیک ببینند.» پدر و مادر تیاگو هر دو

زیست شناس هستند و موسسه حفاظت از جگوارهای برزیل را اداره می کنند. مادر تیاگو می گوید: «این حیوانات به انسان به چشم طعمه نگاه نمی کنند. جگوارها به حرکات ما واکنش نشان می دهند، بنابراین خیلی مهم است که به آن ها احترام بگذاریم.» تیاگو که سال گذشته از جگوارها جدا شد تا دوره آموزش متوسطه خود را در شهر دیگری بگذراند، می گوید: «برایم سخت است چون از وقتی خیلی کوچک بودم با آن ها زندگی کرده ام. هر بار به دیدن پدر و مادرم می روم، حس می کنم دل جگوارها هم برایم تنگ شده است چون طور دیگری با من بازی می کنند. خیلی لذت بخش است وقتی می بینم عشق و محبتم به آن ها یک طرفه نبوده است. دوست دارم زیست شناسی بخوانم و راه پدر و مادرم را ادامه دهم. سعی ما نجات یک گونه جانوری است و من هم می خواهم برای ادامه این مبارزه تلاش کنم.»

سه نقطه

تفأل

تا بر دلش از غصه غباری ننشیند
ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
حافظ که هوس می کندش جام جهان بین
گو در نظر آصف جمشید مکان باش

افسانه های نوین

مرد شریف و باقالی پلو با گوشت گوسفندی

علکساندر کاربراتور | مورخ، مولف و عمود منصف

در زمان های قدیم، روزی عده ای در قهوه خانه ای نشسته بودند و سرشان به کار خودشان گرم بود. ناگهان مردی فریاد کشید: «آخ جان... آخ جان...» حاضران فکر کردند مرد یا دیوانه شده یا پیک برایش خبر آورده که حقوقش بعد از چند ماه به خزانه اش واریز شده یا قیمت سکه های اشرفی که دیروز خریده امروز دو برابر شده است. مرد بعد از مدتی مکث با صدای بلند رو به جمعیت کرد و افزود: «آی مردم، بدانید و آگاه باشید که هم اکنون کلاغ های خبرچین برایم پیغام آوردند که سرانجام بعد از بیست سال در حال پدر شدن هستم. به مبارکی و میمنت این خبر خوش امروز همه مهمان من به صرف باقالی پلو با گوشت بره هستید.» همهمه ای در بین جمعیت پیچید و همه خوشحال در حالی که سر از پا نمی شناختند، کمربندهای شان را گشاد کردند تا بتوانند از خجالت باقالی پلو دربیایند.

چند روزی از آن ماجرا گذشت و یکی از افرادی که آن روز در قهوه خانه بود، مرد تازه پدر شده را با زن و چند فرزند ریز و درشتش در بازار شهر دید. این مرد به سوی آن مرد رفت و پس از سلام و علیک افزود: «ای مرد، تو که آن روز در قهوه خانه خوشحالی کردی که تازه پدر شده ای، پس این ایلی که اکنون به دنبال خودراه انداخته ای چیستند؟» مرد سرخ و سفید شد و آهسته افزود: «راستش آن روز در قهوه خانه پیرمرد و پیرزنی را دیدم که با خجالت آبدوغ خیار می خوردند. من آن کلک را زدم که به این هوا آن دو نفر هم بتوانند چلوگوشت بخورند...» مرد رهگذر که این موضوع را شنید سخت متاثر شد و در حالی که اشک شوق خود را قورت می داد از مرد نیکوکار جدا شد و افزود: «خدا نگهدار ای مرد شریف...»

در حالی که مرد شریف به سمت خانواده اش می رفت، ناگهان با همسرش روبه رو شد که با یک دسته بیل به سمتش می آمد. ابتدا مرد شریف فکر کرد زنش می خواهد نظرش را درباره جنس و قیمت دسته بیل بداند، ولی وقتی زن نزدیک تر شد، مرد دید نه، اوضاع قمر در عقرب است. با ترس عقب رفت و افزود: «چی شده عزیزم؟» زن در حالی که دسته بیل را در هوا تکان می داد افزود: «عزیزم؟ عزیزت اون کسیه که بعد از بیست سال داری پدر میشی! حرف های اون یارو رو شنیدم مرتیکه...» مرد که متوجه موضوع شده بود نفس راحتی کشید و چون افسانه های ما «هپی اِند» هستند و این ستون هم بیشتر جا ندارد، زود موضوع را برای همسرش توضیح داد و زن بی خیال شد و دسته بیل را به زمین افکند و همه شاد و خندان برای ناهار به همان قهوه خانه رفتند.

مسابقه چی شده؟

هی... روزگار!

سلام. این بار عکس یه فسقلی بانمک رو گذاشتیم تا ببینیم چه می کنید! باید برای این عکس، یک شرح حال یا دیالوگ بامزه بنویسید و تا ساعت ۲۴ فردا شب (دوشنبه) برای ما به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ یا شماره ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ در تلگرام بفرستید. حتما کلمه «چی شده؟» و نام و نام خانوادگی تون رو هم بنویسید. بانمک ترین و خلاقانه ترین جمله ها که اسم نویسنده دارن، روز چهارشنبه به اسم خود نویسنده ها چاپ می شه. همیشه خوش باشید. چند مثال:

*وقتی دو روز از به دنیا اومدنت گذشته و می شنوی مامانت از بابات می پرسه هنوز یارانه اینو نریختن؟!

*نوزاد: با این قیمت پوشک دارم سعی می کنم هوای بابام رو داشته باشم!

ما و شما

راه ارتباطی با ما: پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶

*سپاس از بخش آموزش شعبده بازی، خیلی جالب است. لطفا شعبده بازی های سخت تر را هم آموزش بدهید.

*همسر عزیزم الهام جان، نه تولدت است و نه سالگرد ازدواج مان، ولی می خواهم همین طوری بهانه بگویم دوستت دارم و از تو سپاس گزارم.
مجید

*به دوستام پیشنهاد کردم برای شب چله یه دونه پسته تو یک پارچ آب بندازن، هر کدوم یک لیوان بخوریم، میگن خیلی خاصیت داره!

*مطلب شما در تمجید دکوراسیون خانه ستاره های غرب چه دردی از ما دوا می کند؟ این مطلب چه حسی به مردم القا می کند؟ گذشته از این که هیچ جنبه آموزشی هم ندارد.

ما و شما: در آن مطلب سعی شده بود بانگاهی به دکوراسیون خانه های چند ستاره مشهور از دلایل زیبایی شان برای شما بگوییم که بعضی ها نیاز به هزینه های زیاد نداشت و مسئله مهم تر، رعایت تم های رنگی و بهره بردن از المان های طبیعی مانند گیاهان و... در منزل بود.